



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و سی و دوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش اول (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت

حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو آيِ خَوْشِ سِرْشْتِ

*قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

بی‌مرادی یا ناکام ماندن انسان در رسیدن به خواسته‌های این‌جهانی و هرآن‌چه که با آن همانیده شده‌است، قلاووز و راهنمای او به بهشت فضای گشوده‌شده می‌باشد. بنابراین ای انسانی که از جنس خدا هستی و قدرت فضاگشایی به تو عطا شده، به این حدیث پیامبر که می‌گوید بهشت در سختی‌ها پوشیده شده‌است گوش کن.

نکته ۱: پیغام‌های زندگی به صورت بی‌مرادی می‌آیند. باید توجه کرد که در سنین بالاتر هنگامی که قدم‌های بلندتر شده و پندار کمال و ناموس تشکیل می‌شود، در این صورت بی‌مرادی‌ها نیز یکی پس از دیگری می‌آیند.

نکته ۲: هنگام بی‌مرادی متوجه می‌شویم که اشکال داریم و ذهن به مرکزمان آمده‌است، بنابراین فضا را باز می‌کنیم و دیگر با سبب‌سازی ذهن کار نمی‌کنیم. البته باید توجه کنیم که ما نمی‌توانیم این کار را یک‌دفعه انجام بدهیم، چراکه دوباره مرکز ما جسم خواهد شد، بنابراین فقط باید تمرکز را روی خود گذاشته، از هدایت و راهنمایی دیگران دست بکشیم و همچنان به کار کردن روی خود ادامه دهیم.

نکته ۳: دو ابزار مهم من‌ذهنی، ملامت و از زیر بار مسئولیت در رفتن است. به عبارتی دیگر من‌ذهنی همواره به ما القا می‌کند: «تو قادر به تغییر خود نیستی»، «دیگران تو را به این روز انداخته‌اند»، «ژنت خراب است»، «جامعه مقصر است» و «هیجاناتی مانند خشم، کینه، رنجش و ترس طبیعی است» تا این‌گونه ما را گیج کرده، در دردها و فکرهای همانیده گم کند.



نکته ۴: علت این که با وجود بی‌مرادی‌های زیاد، خرد خداوند به کمکمان نمی‌آید این است که با سبب‌سازی ذهن کار می‌کنیم، فکر می‌کنیم «می‌دانیم» و نیازی به خرد خداوند نداریم، بنابراین به «قضا و کُن فکان» الهی نیز گوش نمی‌دهیم.

حدیث

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش

عاشقان، انسان‌هایی که از ذهن رها شده و نجات یافتند، وقتی بی‌مراد شده و در به‌دست آوردن چیزی که ذهن نشان می‌دهد ناکام ماندند از مولای خود، خداوند باخبر گشتند، یعنی دانستند زندگی با این بی‌مرادی می‌خواهد پیغامی را به آن‌ها برساند.

[پیغام زندگی عدم‌کردن مرکز و فکر و عمل نکردن با سبب‌سازی ذهن است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

گفت: رو، هر که غم دین برگزید

باقی غم‌ها خدا از وی بُرید



برو آسوده خاطر باش که اگر انسانی در این لحظه غم فضاگشایی، عدم کردن مرکز و زنده شدن به خدا را داشته باشد و بخواهد از ذهن بیرون بیاید، در این صورت خداوند او را از غم همانیدگی‌ها نجات می‌بخشد. [چراکه وقتی مرکز انسان عدم می‌شود، دیگر همانیدگی‌ها قدرتی ندارند تا به مرکزش راه یابند و او را غمگین کنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

نفس و شیطان هر دو در اصل از یک جنس بوده‌اند، اما در ظاهر به دو صورت متفاوت نمایان شده‌اند، یکی به صورت من ذهنی در انسان و دیگری هم به صورت شیطان که نیروی همانیدگی و درد این جهان است.

نکته: وقتی من ذهنی داریم و مرکزمان جسم است، کارگاه شیطان می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

چون فرشته و عقل که ایشان یک بُدند

بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

مانند فرشته یا همان فضای گشوده‌شده و عقل کُل یا همان خداوند که از یک جنس هستند، ولی به دلیل حکمت‌های خداوند به دو صورت جلوه کرده‌اند.

نکته: وقتی فضاگشایی می‌کنیم و مرکزمان عدم است، کارگاه خداوند می‌شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بما اَعُوَيْتِنِي

کرد فعلِ خودِ نهان، دیوِ دنی

*دنی: فرومایه، پست

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیوِ فرومایه کارِ خود را پنهان داشت.»

[ما نیز مانند شیطان مسئولیت گناه خود را نمی‌پذیریم؛ یعنی چیزها را به مرکزمان آورده، با هشیاری جسمی فکر و عمل می‌کنیم و به خداوند می‌گوییم تو ما را به این روز انداخته‌ای، بنابراین جرم و گناه خود را پنهان می‌کنیم.]

نکته: آوردن چیزهای ذهنی به مرکز و برحسب هشیاری جسمی فکر و عمل کردن بدون شک عواقب بد به همراه دارد.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فَبِمَا اَعُوَيْتِنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعلِ حقِ نَبْدِ غافلِ چو ما



«ولی حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم.» و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی‌خبر نبود.

نکته: وقتی ما اقرار می‌کنیم کارهای بد ما بوده که ما را به این‌جا رسانده و دیگر نمی‌خواهیم به این کارها ادامه بدهیم و در نتیجه ذهن را به مرکزمان نیاورده، فضا را باز می‌کنیم و صبر و شکر کردن را می‌آموزیم، در این صورت دیگر از قوانین و کارهای خداوند غافل نیستیم؛ در نتیجه کم‌کم با فکرهای «قضا و کُنْ فَکَانَ» آشنا می‌شویم و می‌آموزیم که چگونه کارگاه خداوند شویم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم و اگر بر ما آموزش نیاوری و رحمت روا مداری، هر آینه از زیان‌کاران خواهیم بود.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لُزب

موجب قُربی که وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ

*لُزب: چسبنده

کندن سنگ‌های چسبنده همانندگی‌ها [که مرکز انسان را تحت جاذبه خود قرار می‌دهند و به سوی خود می‌کشند] همانند سجده کردن به زندگی است. و این سجود به زندگی یعنی فضاگشایی در اطراف آن چه که ذهن نشان می‌دهد و مهم ندانستن فکرها و تصاویر ذهنی موجب کنده شدن آن همانندگی و نزدیک‌تر شدن انسان به اصل خود می‌شود که خداوند در قرآن می‌فرماید: «سجده کن، تسلیم شو و به من نزدیک شو.»

نکته: ما نباید سجده کردن به خداوند را با سجده کردن به ذهن یکی بگیریم. در واقع پذیرش اتفاق این لحظه بدین معنی نیست که ما تسلیم اتفاق این لحظه می‌شویم، بلکه ما تسلیم خداوند می‌شویم، فضا را می‌گشاییم تا خداوند از فضای گشوده شده امور را سامان دهد و اصلاح کند.

قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱۹

«كَلَّا لَا تُطِعُهُ وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ.»

«نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.»



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۰

تا که این دیوار، عالی گردن است

مانع این سر فرود آوردن است

تا زمانی که دیوار همانیدگی، پندار کمال و ناموس بلند و افراشته است، امکان سر فرود آوردن و سجده، تسلیم و فضاگشایی وجود ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۱

سجده نتوان کرد بر آب حیات

تا نیابم زین تن خاکی نجات

تا از این تن خاکی نجات پیدا نکنم، بر آب حیاتی که از طرف زندگی می آید نمی توانم سجده کنم و تسلیم شوم.

نکته: برای رهایی از تن خاکی باید فضا را گشود و آنچه را که ذهن نشان می دهد، بی اثر کرد. باید توجه کرد که این کار با فشار آوردن و سبب سازی ذهنی امکان ندارد، چرا که در این صورت درست مثل این که اسلحه ای را به دست دشمن داده، او را مجهز کرده ایم و در عین حال قصد شکست او را نیز داریم. به بیانی دیگر ما باید فضا را باز کنیم تا به لحاظ زندگی قوی و به لحاظ من ذهنی خشک شویم تا عمل تبدیل در ما صورت پذیرد. این کار مستلزم پذیرش کامل وضعیت ذهنمان است نه ستیزه و جدال با آن.

بنابراین گفتن این جملات: «من کاری می کنم که ذهنم به مرکز نیاید»، یا «چرا این همه درد دارم و باید هرچه زودتر آنها را ببندازم»، و «من ثابت می کنم که آنچه ذهنم نشان می دهد و مردم می گویند نیست»، همه اینها غلط و اشتباه است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۵

پس تو هر جفتی که می خواهی، برو

محو و هم شکل و صفات دوست شو

ای انسان تو قدرت انتخاب داری و می توانی به سوی هر جفتی که می خواهی بروی و با آن هم شکل و هم صفات شده، در میان آنان محو و فانی شوی.

[ما همه یک هشیاری هستیم. می توانیم با من ذهنی جفت شده و من ذهنی شویم که در این صورت از خداوند دور می شویم و یا این که می توانیم با وحدت مجدد با خداوند، عشق را تجربه کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶

نور خواهی، مستعد نور شو

دور خواهی، خویش بین و دور شو

اگر طالب روشنی هستی، با فضاگشایی استعداد گرفتن نور را در خود پدید بیاور. و اگر می خواهی از حق دور باشی، منقبض شو، فضا را ببند، خودت را ببین، از سخن گویی ارتفاع بگیر و با عقل من ذهنی فکر و عمل کن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۷

ور رهی خواهی از این سجن خرب

سر مکش از دوست و اسجد و اقتراب

*سجن خرب: زندان ویران، مراد جسم فانی است.



اگر می‌خواهی از زندان ذهن که چهار بعد وجودت را ویران می‌کند و کار او جز ویرانگری و نابودی چیز دیگری نیست رها شوی و نجات یابی، بنابراین از دوست، خداوند سر مکش، با فضاگشایی سجده کن، تسلیم شو تا به او نزدیک شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱

گفت: **وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ** یزدانِ ما

قُرْبِ جان شد سجدهٔ ابدانِ ما

«حق تعالی به ما فرمود: سجده کن و نزدیک شو. سجده‌ای که توسط جسم‌های ما صورت می‌گیرد موجب تقرب روح ما به خدا می‌شود.»

[در این بیت مولانا از زبان زندگی به ما می‌گوید درست است که من ذهنی داری اما می‌توانی با خم کردن من ذهنی و ساکت تر شدن به خداوند سجده کنی. همین امر کمک می‌کند تا به مرور در هر وضعیتی با پذیرش اتفاق، سجده و تعظیم خداوند را به جا آوریم.]

نکته ۱: ما می‌توانیم با توجه و عمل کردن به این ابیات کارهایی را که بزرگانی چون مولانا ما را از انجام آن منع می‌کنند، انجام ندهیم و همچنین مشغول کارهایی شویم که به آن‌ها سفارش شده‌ایم و باید انجام دهیم. در این صورت پایمان نمی‌لغزد و آرام‌آرام می‌آموزیم که چگونه در هر شرایطی تسلیم شویم و سجده کنیم.

نکته ۲: یکی از مواردی که مولانا همواره به ما یادآوری می‌کند رعایت ادب در پیشگاه خداوند است. ادب خاموش کردن عقل من ذهنی، دچار نسیان نشدن یعنی اجسام را به مرکز نیاوردن و سجده کردن یا همان تسلیم و فضاگشایی و استکمال تعظیم و گرمی داشت خداوند را به جای آوردن است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بِنه بر جای هر دم را عَوْض

تا ز وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ یابی غرض

بنابراین به جای هر لحظه عمر که از دست می‌دهی، با سجده و قُرب به حضرت حق، عوض و مابه‌ازایی برای آن بگمار تا از این طریق به مقصود حقیقی که زنده شدن به زندگی ست بررسی.

[به عبارتی دیگر ما باید تمام حواس خود را متوجه فضاگشایی، تسلیم و عدم کردن مرکزمان کنیم و در صورت مشاهده قبض، با فضاگشایی چاره‌ای بیندیشیم، تا در این صورت لحظه‌به‌لحظه به حضور زنده‌تر شده، به غرض اصلی سجده و تسلیم که اتصال به حقیقت وجودی خویش و زنده شدن به خداوند است نائل شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸

در تمامی کارها چندین مکوش

جز به کاری که بُود در دین، مکوش

در تمامی کارهایی که ذهن، تو را وادار به انجامش می‌کند و می‌خواهد به مرکزت راه یابد تا از طریق آن فکر و عمل کنی، به سوهای مختلف بروی و باورهای ازپیش ساخته را به کار ببندی، سعی و تلاش نکن، مگر در کاری که به تسلیم و فضاگشایی مربوط می‌شود. در این کار تا می‌توانی حرکت کرده و کوشش کن تا دوباره از جنس الست و خدا شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹

عاقبت تو رفت خواهی ناتمام

کارهایت اَبتر و نانِ تو خام

سرانجام تو بدون این که کارهایت را تمام کرده باشی، از این دنیا می‌روی، بنابراین کارهایت ناقص و نانِ معنوی تو ناپخته خواهد ماند یعنی به خدا زنده نمی‌شوی.

نکته: ما نباید بهانه بیاوریم و بگوییم تا کارهای این جهانی‌ام تمام نشده نمی‌توانم به حضور برسیم، زیرا بالاخره ما از این جهان می‌رویم و کارهای دنیایی ما ناقص می‌ماند و زمان مرگ متوجه می‌شویم که دیگر فرصتی نداریم و هنوز به حضور زنده نشده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونی ست و، کُلی کاستن

اگر انسان از خداوند چیزی جز فضاگشایی و تبدیل شدن به او را بخواهد و شهوت زیاد کردن همانیدگی‌ها و آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد داشته باشد، در این صورت گرچه که با زیاد کردن همانیدگی‌ها توهم به دست آوردن زندگی نیز به او دست می‌دهد، اما در واقع او با این کار به سبب‌سازی ذهن افتاده و همه زندگی‌اش تلف می‌شود.

نکته ۱: ما با کوشش و استفاده از خرد و خلاقیت زندگی و فکرهای جدید می‌توانیم آن چیزی را که می‌خواهیم به دست بیاوریم.



نکته ۲: ما نمی‌توانیم شهوت و حرص زیاد کردن چیزها را داشته باشیم و خدا را هم جزو آن چیزها به شمار بیاوریم و فکر کنیم آخر سر به او می‌رسیم.

نکته ۳: از خدا خدا را خواستن یعنی فضاگشایی، فضاگشایی، فضاگشایی و هر لحظه مرکز عدم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

*تعظیم: بزرگ‌داشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگ‌داشت خداوند چیست؟ باز شدن فضای درون از طریق فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه و کنار گذاشتن چیزی که ذهن به انسان نشان می‌دهد تا با سبب‌سازی آن چیز را به مرکزش بیاورد. او برای تعظیمِ لحظه‌به‌لحظه، باید با پذیرش اتفاق این لحظه تسلیم شود و عقل خدا را بگیرد. بدین ترتیب همانیدگی‌ها را از مرکزش خارج می‌کند و در آسمان یکتایی، بزرگ و افراشته می‌شود. با این کار من‌ذهنی او نیز کوچک‌تر و ناچیز می‌شود، تا زمانی که کاملاً صفر شود.

نکته: با منقبض شدن و «از خدا غیر خدا را خواستن» نمی‌شود خدا را تعظیم کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحیدِ خدا آموختن؟

خویشتن را پیشِ واحد سوختن



یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که انسان خاصیت توحید و یکتایی خداوند را بشناسد و با فضاگشایی به سوی یکتا شدن و بی‌نیازی پیش رود. بدین ترتیب به‌عنوان حضور ناظر همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و از آن آزاد خواهد شد تا یواش‌یواش من‌ذهنی توهمی خود را در پیشگاه خدای واحد بسوزاند و اتکایی به جهان بیرون نداشته باشد.

نکته: شناسایی همانیدگی‌ها مساوی با آزادی است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

ای انسان، اگر می‌خواهی همچون روز، روشن و فروزان شوی و شادی بی‌سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد را به مرکزت راه نده و این حس وجود و حس هویت ذهنی‌ات را که همچون شب تیره و تار است، پیش خداوند بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

نکته: ما با خواندن آیات مولانا و کار روی خود می‌توانیم از هستی توهمی من‌ذهنی برهیم. اما وقتی فضا گشوده شد و زندگی درون و بیرونمان بهتر شد نباید کار روی خود را متوقف کنیم زیرا دچار نسیان می‌شویم و من‌ذهنی براساس آن وضعیت خوب و پندار کمال بالا آمده، خودش را دوباره می‌سازد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

خواب چون درمی‌رمد از بیمِ دلِق

خوابِ نسیان کی بُود با بیمِ حَلَق؟



*نسیان: فراموشی

در جایی که ترس از دزدیده شدن رخت و لباس، خواب را از چشمان مردم می‌دزدد، پس چگونه ممکن است انسان با وجود دشمنی به خطرناکی من‌ذهنی که درون اوست و در پی گرفتن جان زنده زندگی‌اش می‌باشد به خواب غفلت و فراموشی فرورود و منظور خود را از آمدن به این جهان از یاد ببرد؟

نکته ۱: اگر مرکز ما جسم شود مواخذه می‌شویم یعنی یک اتفاق بد برای ما می‌افتد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

لَا تُؤَاخِذِ اِنِّ نَسِيْنَا، شَدِّ گَوَاه

که بُود نسیان به وجهی هم گناه

آیه‌ای که می‌گوید: «مواخذه مکن اگر فراموش کردیم»، گواه بر این امر است که اگر انسان در این لحظه مرکز عدم و فضاگشایی را فراموش کرده و جسمی را به مرکز خود بیاورد، در این صورت مرتکب گناه شده و به همین سبب مواخذه خواهد شد.

نکته: همیشه این یادمان باشد که نباید هیچ‌جایی متوقف شویم و با بهبود وضعیت زندگی‌مان در بیرون، روند کار کردن روی خود را ناتمام بگذاریم، بلکه باید مرتب فضا را باز کرده و روی خود کار کنیم تا عمیق و عمیق‌تر شویم.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶

«... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنِّ نَسِيْنَا اَوْ اٰخَطَاْنَا...»

«... ای پروردگار ما، اگر [مرکز را عدم نکرده فضا را باز نکردیم و جسم‌های ذهنی را در مرکز گذاشتیم و تو را] فراموش

کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن ...»



[اگر مرکز ما جسم شود باز خواست می‌شویم، زیرا این تخم بدی است که خودمان کاشته‌ایم و برداشت خواهیم کرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

ز آن که استکمال تعظیم او نکرد

ورنه نسیان در نیاوردی نبرد

زیرا انسان به‌طور تمام و کمال تعظیم خداوند را به‌جای نیاورده و فقط بخشی از اداره امور زندگی خود را به خدا سپرده بود؛ یا به‌عبارتی او با فضاگشایی مرکز عدم خود را حفظ نکرد، وگرنه درمقابل حمله‌های من‌ذهنی در قالب فراموشی شکست نمی‌خورد و به بهبود وضعیت ظاهری و مادی زندگی‌اش بسنده نمی‌کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار، صدر توست راه

مراتب باز شدن فضای درون و طلب حضور نهایی ندارد، صدری نداریم و رسیدن و مقصدی در کار نیست. همیشه باید فضاگشا باشیم، بنابراین صدر مجلس و آن مرتبه عالی عرفانی را که ذهنت نشان می‌دهد رها کن. برای رسیدن به مرتبه عالی در این لحظه اولین قدم را با فضاگشایی بردار و همواره با حفظ طلب، روی خودت کار کن و در راه سلوک باش.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۷

همچنین هر شهوتی اندر جهان

خواه مال و، خواه جاه و، خواه نان

همچنین هر چیزی را که ذهن نشان می‌دهد تا به مرکزت بیاوری، از جنس آن شوی و تو با علاقه و از روی شهوت بدون هیچ کنترلی به سویش می‌روی تا بلکه از آن زندگی بگیری، مثل مقام، مال، چیزهای خوردنی، تأیید و توجه و ... [ادامه معنا در بیت بعد]

نکته: اگر درحالی که در مرکز ما جسم است و شهوت آن را داریم، بگوییم که «من به سوی خدا می‌روم و عبادت می‌کنم» درحقیقت منافق هستیم چون جنس مرکز ما و آن چیزی که به زبان می‌آوریم یکی نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۸

هر یکی زین‌ها تو را مستی کند

چون نیابی آن، خُمارت می‌زند

هر کدام از این همانیدگی‌ها که در مرکزت باشد تو را مست می‌کند و دچار خوشی آن‌ها می‌شوی و اگر آن‌ها را به دست بیاوری یا از دست بدهی خمار می‌شوی، یعنی ناخوش، بی‌حوصله و غمگین می‌شوی.

نکته: هر چیزی که ما با آن همانیده هستیم از جمله انسان‌ها ما را دچار بی‌مرادی می‌کنند زیرا یا می‌روند یا تغییر می‌کنند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۹

این خُمارِ غم دلیل آن شده‌ست

که بدان مفقود، مستی‌ات بده‌ست

این «خُمارِ غم»، پژمردگی و بی‌حوصلگی و غمگین بودن تو نشانه‌ی این است که این چیزی که کم شده یا از دست داده‌ای و تو را دچار مستی کرده، هنوز در مرکز وجود دارد و تو با آن همانیده هستی و از آن شراب می‌گیری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۰

جز به اندازه‌ی ضرورت، زین مگیر

تا نگردد غالب و، بر تو امیر

بیش از حد ضرورت از همانیدگی‌ها بر ندار و آن‌ها را در مرکز نگذار تا مبادا شهوت و حرص آن‌ها بر تو چیره و غالب شود.

نکته: وقتی که مرکز ما عدم است و دارای هشیاری حضور هستیم، ضرورت آن چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد تشخیص می‌دهیم، زیرا زندگی دارای موازنه و قدرت بالانس کردن چیزهاست، اما من ذهنی از هر چیزی که با آن همانیده است بیشترین را می‌خواهد، دچار حرص است، سیری‌پذیر نیست و موازنه و قدرت بالانس کردن ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۱

سر کشیدی تو که من صاحب‌دلَم

حاجت غیری ندارم، واصلم



اما تو سرکشی می‌کنی و از همه این پندها و صحبت‌ها رو برمی‌گردانی و مدعی می‌شوی من خودم جزو عرفا و صاحب‌دلان هستم و به راهنما و مُرشدی مثل مولانا نیازی ندارم، چراکه خودم مستقیماً به زندگی وصل هستم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۲

آن چنان که آب در گل سرگشند

که منم آب و، چرا جویم مدد؟

چنان که آبِ گلِ آلود نیز در میانِ گلِ با غرور و سرکشی می‌گوید: «من نیز آبِ زلالم، چرا از دیگری کمک بخواهم؟»
[درحالی که آبِ گلِ آلود به خورشید نیاز دارد که گل را خشک کند یا آن را بخار کند تا تبدیل به باران شود و به دریا برسد]
ما نیز در من ذهنی مثل آبِ گلِ آلود هستیم زیرا گلِ همانیدگی‌ها پای ما را گرفته و جاذبهٔ آن‌ها روی ما کامل است. با این همه می‌گوییم من از کسی کمک نمی‌خواهم، در صورتی که برای رهایی از همانیدگی‌ها که مثل گلِ پای هشیاری ما را گرفته‌اند نیاز به کمک داریم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۷۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com